

چالش های بازداشت اموال غیرمنقول در جریان اجرای احکام مدنی

مهدی منتظر^۱، مطهره آهنگر^۲

^۱ هیئت علمی دانشگاه آزاد اسلامی

^۲ کارشناسی ارشد حقوق خصوصی دانشگاه آزاد اسلامی واحد دماوند

چکیده

اجرای احکام، مرحله نهایی دادرسی و محل ظهور نتیجه زحمات مقامات رسیدگی کننده به اختلافات فی مابین خواهان و خوانده یا محکوم له و محکوم علیه و پایان زمان انتظار محکوم له برای رسیدن به حقیقت در همه تصمیمات و آرای قضایی و اداری است لذا از حساسیت بالایی برخوردار است زیرا که چنانچه در اجرای صحیح و کامل آراء و قوانین تعلل ورزیده شود ضمن مایوس شدن افکار عمومی از مراجع تظلم خواهی هزینه تشکیلاتی که برای احقاق حق مردم تأسیس شده است به هدر می رود و موردی که حائز اهمیت فراوانی است فوریت اجرا است زیرا طرفین در طول مسیر دادرسی وقت لازم و کافی را هزینه نموده اند و پس از قطعیت حکم و لازم الاجرا شدن آن دلیلی بر صرف وقت طولانی وجود ندارد. از آنجاکه جهت اجرای احکام مدنی و تحصیل خواسته و احقاق حق رعایت مقدمات و شرایطی ضروری است که مبتنی بر قواعد و اصول حقوقی است که ممکن است در این مسیر، ایرادها و موانعی باعث تأخیر، تعطیل و توقف اجرای حکم گردد؛ این یادداشت، سعی دارد به این دیدگاهها دقیق بپردازد و شرایط لازم جهت اجرای احکام مدنی و سرانجام ترتیب اجرا و نحوه توقیف اموال غیرمنقول محکوم علیه و شیوه توقیف اموال را بررسی نماید چراکه نباید نتیجه حکم دادگاه، بلا اجرا بماند.

کلمات کلیدی: احکام مدنی، ماهیت اجرا، مقدمات اجرا، فوریت اجرا، بازداشت اموال غیرمنقول، طواری اجرا، اختلافات

درفرآیند اجرا

مقدمه

در واحد اجرای احکام مدنی نه تنها احکام دادگاهها بلکه برخی قرارهای دادگاه نیز با شرایطی قابل اجرا می باشند: اجرای آرای غیر از آرای دادگاه و حتی برخی اسناد نیز به عهده همین واحد اجرایی است اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می آید، به طور کلی بعد از اینکه شرایطی نظیر قطعیت حکم صادره و اجرایی بودن و داشتن قابلیت اجرا، ابلاغ، و درخواست محکوم له برای اجرای حکم ایجاد شده برای اجرای آرای دادگاه اجرائیه صادر می شود. در صورتی که تقاضای صدور اجرائیه به قاضی دادگاه ارائه شود نامبرده با احراز شرایط مذکور دستور صدور اجرائیه را صادر می کند، مدیر اجرا اجرائیه را صادر و آن را امضا نموده و به مهر و امضای دادگاه می رساند تا پس از ابلاغ آن به محکوم علیه، اقدامات اجرایی، توسط دادورز (مأمور اجرا) آغاز شود حتی پس از ابلاغ اجرائیه محکوم علیه می تواند در مهلت مقرر در جهت اجرای حکم اقدامات قانونی را انجام دهد و از پیامد های گاه خطیر اجرای اجباری در امان بماند. مسأله اساسی پژوهش حاضر مربوط به طواری (رخداد های) اجرا پس از آغاز عملیات اجرایی و توقیف اموال غیر منقول است. در پیوند با عملیات اجرایی قاعده مهمی در قانون اجرای احکام مدنی منصوص شده است از این قاعده با عنوان ممنوعیت جلوگیری از جریان اجرا یاد شده است. با این همه بر این قاعده نیز استثنائاتی وارد است.

مرور ادبیات و سوابق مربوطه

۱- حکیمی تهرانی (۱۳۹۰) در پژوهش خود شرایط، احکام و آثار توقیف اموال غیرمنقول را در قوانین موضوعه ایران با رویکرد نظری و روش تحلیلی و تطبیقی بررسی کرده است. وی در اثر خود قانون اجرای احکام مدنی آیین نامه جدید اجرای مفاد اسناد رسمی لازم الاجراء (مصوب ۱۳۸۷/۰۶/۱۱) را با هدف شناسایی و روشن ساختن تمام جوانب آثار و احکام توقیف اموال غیرمنقول در قوانین جدید فعلی مورد بررسی قرار داده است.

۲- امینی و نیکوبیان (۱۳۹۴) در پژوهش خود به موضوع مفهوم شناسی اصول اجرای احکام مدنی ایران پرداختند. هدف این پژوهش، شناخت مصادیق و اصول احکام مدنی با شناخت نظری ماهیت و مفاهیم مندرج در قوانین احکام مدنی است. این پژوهش از نوع کیفی و نظری و روش آن، تحلیل محتواست. نتایج بر شناخت اصول و مفاهیم مرتبط منکی است؛ بنابراین، نتایج بر پایه کشف روابط مثلث «اصول»، «ماهیت» و «مفاهیم» اتکا یافته است. از این رو، محقق در بخشی از نتایج می نویسد: «نظم حقوقی در هر موضوع خاص بر پایه اصولی استوار است. شناسایی این اصول که مبنای ایجاد این نظم حقوقی هستند، علاوه بر اینکه می تواند شاخصی بر آسیب شناسی و اصلاح مقررات مرتبط باشد، در عمل نیز موجب رفع تردید می شود و از این جهت، دادرسان و مجریان را یاری خواهد رساند. شناسایی اصول در یک نظم حقوقی خاص که می توان در ارتباط با اصول کلی نظام حقوقی آنها را اصول جزئی در نظم حقوقی خاص نامید، با شناخت ماهیت، موضوع و هدف نیز توجه به اصل کلی مرتبط با آن نظم حقوقی خاص مفید است» (امینی و نیکوبیان، ۱۳۹۴: ۲۵).

۳- رنجبر و عسگری (۱۳۹۶) در پژوهش خود به بررسی موارد توقیف عملیات اجرای احکام مدنی پرداخته اند. از منظر آنها پس از شروع عملیات اجرای حکم یا اجرای سند لازم الاجراء، اصل بر تداوم اجراست مگر در مواردی که قانون جواز توقیف، تعطیل و یا تأخیر اجرای حکم را داده باشد که بسته به موضوع آن می تواند مربوط به هر کدام از مراجع مختلف عمومی، انقلاب، شبه قضایی یا اداری و نیز احکام و داوری های خارجی باشد. فوت محکوم علیه یا حجر او، ادعای شخص ثالث مبنی بر تلف مال توقیف شده بدون تعدی و تفریط، گذشت هنج سال از صدور اجرائیه، ابراز رسید محموله دایر بر وصول محکوم به یا رضایت کتبی او مبنی بر تعطیل و توقیف و تأخیر و یا قطع اجراء، اعتراض شخص ثالث نسبت به مال توقیف شده در زمان اجرای حکم و یا اعتراض شخص ثالث به حکم مورد اجراء، واخواهی، تجدیدنظرخواهی، اعاده دادرسی، درخواست نقض دادستان کل با شرایط قانونی، جملگی از موارد توقیف اجرای حکم هستند. ارائه حکم قطعی با تاریخ مقدم و یا مؤخر و ارائه سند رسمی با تاریخ مقدم بر توقیف اجرا نسبت به مال توقیف شده نیز از دیگر موارد توقیف اجرای حکم است. در این پژوهش، محققان، پس

از توضیح مفاهیم مرتبط حقوقی، کیفری و احکام و آرای داوری خارجی و با عطف توجه به نظریات مشورتی و آرای وحدت رویه به توقف اجرای حکم در سطوح محکوم‌له، محموم‌علیه، محکوم‌به و یا دخالت شخص ثالث می‌پردازد.

۴- از دیگر مطالعات می‌توان به خسروجردی (۱۳۹۵) و هاشملو (۱۳۹۲) که به ترتیب به نحوه مزایده و فروش اموال توقیف شده در اجرای احکام مدنی و اوضاع و پیامدهای توقیف اموال غیرمنقول پرداخته‌اند، اشاره کرد.

فرضیات تحقیق

فرضیه اصلی تحقیق:

در جریان اجرای احکام، حوادث و پیشامدهایی در روند عملیات اجرا حادث می‌گردد و روند سریع اجرا را مختل می‌نماید و موجب توقیف، تأخیر عملیات اجرا می‌شود. محتمل می‌باشد که از بدو عملیات اجرایی تا خاتمه اجرا حوادث و پیشامدهای مختلفی رخ می‌دهد که حائز اهمیت می‌باشد و بسیاری از این موارد در روند توقیف و مزایده مال حادث می‌گردد، بنابر این اعتراضات و ایراداتی که طرفین یا شخص ثالث وارد می‌سازند ممکن است موجب جلوگیری از جریان اجرا، حین توقیف و مزایده تلقی گردد. ایراداتی که یکی از طرفین بر روند اجرا و عملیات اجرایی وارد می‌سازد نیز ممکن است از موانع توقیف و مزایده تلقی گردد.

فرضیه فرعی ۱: هر جا سخن از جریان عملیات اجرایی باشد علی‌القاعده باید ((جلوگیری از جریان اجرا)) نیز به ذهن آید. نصوص پرشماری از قانون اجرای احکام مدنی و مقررات مرتبط نیز به ((جلوگیری از جریان اجرا)) دلالت دارند که چون موجبات هریک بادیگران علی‌القاعده یکسان نیست اصطلاحات و آثار آنها نیز همسان نمی‌باشند. به هر روی عوامل (موجبات) جلوگیری از اجرا را می‌توان به چند دسته تقسیم کرد: دسته‌هایی که هر یک، اصطلاح ویژه و مفهوم خود را دارد تعلیق، توقیف، قطع و تعطیل اجرا یا به تأخیر انداختن جریان اجرا

فرضیه فرعی ۲: در حین توقیف اموال نیز ممکن است مسائلی از قبیل: اشتباه در صدور اجراییه، اشکالات و اختلافات اجرایی، و ... موجب جلوگیری از جریان اجرا به صورت موقت یا دائم شود. اشتباه در صدور اجراییه با اشتباه در صدور حکم و اشتباه در دادخواست تفاوت دارد.

روش شناسی تحقیق:

این پژوهش در طیف پژوهش‌های کیفی و باروش کتابخانه‌ای انجام شده است. تحلیل داده‌های در دسترس و اسناد و کتاب‌های موجود در این زمینه روش اصلی کار است و با کمک ابزار فیش برداری این پژوهش انجام گرفته است.

مفهوم اجرا

اجرای احکام در یک تقسیم‌بندی به معنای عام و خاص و یک تقسیم‌بندی به معنای لغوی و اصطلاحی بررسی می‌شود

تعریف لغوی و اصطلاحی:

اجراء (به کسر همزه) به معنی راندن، روان ساختن، جاری کردن، انجام دادن، به جریان انداختن و اقدام به اعمالی برای مرحله عمل درآوردن حکم قضایی گویند. در اصطلاح، به کار بردن قانون یا به کار بستن احکام دادگاه‌ها و مراجع رسیدگی اداری یا اسناد رسمی را اجرا گویند. در اصطلاحات اجرای احکام، اجرای اسناد رسمی، اجراء مالیاتی، اجرای موقت، اجرائیه، اجرائیه ثبتی، اجرائیه دادگاه، اجرائیه سند ذمه‌ای، اجرائیه سند رهنی، اجرائیه سند شرطی، ورقه اجراء و ضمانت اجراء اسناد لازم‌الاجراء، اجرای قرار، اجرای معاینه و تحقیق محلی، اجرای مقررات و اجرای قانون، اجرای رأی داور، اجرای مدنی اجراء کیفری و ... به کار رفته است.^۱

۱- بهرامی بهرام-آیین دادرسی مدنی علمی کاربردی -جلد ۴- چاپ نهم-اشارات نگاه بینه ص ۱۱۴

شرایط ابلاغ حکم

مطابق ماده ۲ ق.ا.م.ا، احکام دادگاههای دادگستری وقتی به موقع اجرا گذارده می شود که به محکوم علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او ابلاغ شده و محکوم له یا نماینده و یا قائم مقام قانونی او کتبا این تقاضا را از دادگاه بنماید. (مواد ۳۶ و ۳۰۲ ق.آ.د.م و مواد ۲ و ۳ آ.ا.م.ا.ر.ل)^۲

در این ماده به لزوم ابلاغ حکم به محکوم له اشاره ای نشده است. دلیل آن این است که اصولاً مقررات باب ابلاغ فی نفسه موضوعیت ندارد بلکه طریقت دارد لذا، از آن جا که محکوم له می بایست، برای وصول محکوم به، تقاضای اجرای حکم را بنماید و اگر به آن مبادرت نمود، مبین آن خواهد بود که از مفاد رأی مطلع می باشد. با وجود این در ماده ۳۰۲ ق.آ.د.م به لزوم ابلاغ به طرفین محکوم علیه و محکوم له تصریح شده است.

ابلاغ به وکیل در صورتی لازم و معتبر است که وکیل اختیار مداخله در مرحله بالاتر را داشته باشد. (وحدت ملاک ماده ۴۶ ق.آ.د.م). همچنین رعایت سایر مقررات باب ابلاغ در (ق.آ.د.م) در ابلاغ حکم نیز ضروری است.

اجرای اسناد رسمی لازم الاجراء مانند اجرای احکام، مستلزم تقاضای ذی نفع است.

در تعریف قائم مقام می توان گفت: (قائم مقام کسی است که حق یا تکلیف و تعهد به سبب عقد یا ایقاع یا واقعه حقوقی مانند ارث به او منتقل می شود، قائم مقام نامیده می شود)

در صورتی که محکوم له اصالتاً برای اجرای حکم اقدام ننماید نماینده و یا قائم مقام او در صورتی می تواند به نیابت و یا قائم مقامی از او تقاضای اجرای حکم نماید که دلیل مثبت سمت خود را ضمیمه تقاضا نماید.

رویه قضایی

«استدلال دادگاه به اینکه: (چون اجرای موقت حکم به عمل آمده موردی برای اجرای مجدد نیست) و حکم ابطال اجرایی را داده، صحیح نیست زیرا اجرای موقت پس از لغو، به طور کلی مانع اجرای مجدد حکم قطعی نیست، مگر در مواردی که مانع قانونی داشته باشد» (ش ۱۰۰۱ م ۱۳۲۶/۰۵/۲۸ شعبه اول د.ع.ک)

«تنها عدم تحقق تضامن ۲ نفر متعهد، مانع تقاضای صدور اجرائیه از طرف متعهد له نسبت به نصف از متعهد به، به طرفیت یکی از متعهدین نخواهد بود» (ش ۲۱۸ م ۱۳۲۸/۰۲/۰۴ شعبه ۸ د.ع.ک)

«ارسال اجراییه توسط شخصی که سمت رسمی نداشته، برای ابلاغ به مدعی علیه، در صورتی که در محکمه محل، مأموری برای این کار وجود نداشته باشد تخلف نیست» (ش ۳۲ م ۱۳۰۶/۰۶/۱۹ شعبه ۲ د.ع.ا.ق)

«چون حسب ماده ۲ (ق.ا.م.ا) دادگاه ها وقتی مجاز به اجرای احکام هستند که قبل از صدور اجرائیه، حکم صادره را به محکوم علیه یا وکیل یا قائم مقام قانونی او ابلاغ نمایند و چون دادنامه صادره توسط رئیس دادگاه قبل از ابلاغ محکوم علیه به موقع اجرا گذاشته شده، لذا تخلف نامبرده در اجرا و عدم رعایت ماده مرقوم مسلم است» (ش ۱۴۵ م ۱۳۶۹/۰۷/۱۵ شعبه اول د.ع.ا.ق)^۳

دستور اجرا و صدور اجراییه

به موجب ماده ۴ ق.ا.م.ا. م. «اجرای حکم با صدور اجرائیه به عمل می آید مگر اینکه در قانون ترتیب دیگری مقرر شده باشد...». پس برای اجرای هر حکمی علی القاعده باید پیش از آغاز اقدامات اجرایی، اجراییه صادر شود. اجرای رأی داوری، حکم دادگاه خارجی، سند تنظیم شده در خارج، رأی هیئت های تشخیص و حل اختلاف موضوع ماده (۱۶۶) قانون کار و ... نیز با صدور اجراییه به عمل می آید؛ البته برای اجرای آرای که در دعای تصرف صادر می شوند و نیز قرار تأمین خواسته و

۲- جلالی - سیدمهدی - پیشین ص ۷۰

۱- حیاتی - علی عباس - اجرای احکام مدنی در نظم حقوق کنونی - چاپ اول - نشر میزان - ص ۲۳

دستور موقت، صدور اجرائیه لازم نیست. همچنین برای احکامی که با توجه به «قانون اجرای احکام مدنی» اما در سایر واحدهای اجرایی اجرا می شوند نیز علی القاعده باید اجرائیه صادر شود به استثنای حکم به رد مال و دیه که از دادگاه کیفری صادر می شود. صدور اجرائیه مستلزم صدور دستور اجرا می باشد که لازمه آن درخواست اجرای حکم است. اجرائیه باید به محکوم علیه ابلاغ شود و بر این امر آثاری مترتب است که باید بررسی شوند.^۵

شیوه اجرا

تنظیم و صدور برگه اجرائیه و عملیات اجرایی بر عهده دادگاهی است که بدو، به دعوی رسیدگی کرده است، اعم از اینکه حکم در دادگاه تجدیدنظر تأیید شده و یا اینکه نقض و حکم دیگری صادر شده باشد و اعم از اینکه به واسطه عدم تجدیدنظر بوده باشد. بند ۲ ماده ۲۲ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقرر می دارد: «اگر رأی دادگاه به صورت حکم باشد و حکم مورد تأیید قرار گیرد به منظور اجراء به دادگاه صادر کننده حکم اعاده می گردد و چنانچه حکم را نقض نماید، رأساً مبادرت به رسیدگی و انشاء رأی خواهد کرد.» رأی صادره قطعی و لازم الاجرا خواهد بود. بندیک ماده ۲۳ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب مقرر داشته است: «اگر حکم مطابق قانون و دلایل موجود در پرونده باشد آن را تأیید و جهت اجراء به دادگاه صادر کننده حکم اعاده می گردد.» احکام دادگاه بدوی در ۷ مورد به موجب ماده ۲۱ قانون تشکیل دادگاههای عمومی و انقلاب جهت تجدیدنظر به دیوان عالی کشور ارسال می شد، لیکن ماده فوق با وضع قانون آیین دادرسی مدنی دادگاههای عمومی و انقلاب نسخ گردیده است.

با این وجود، به استناد ماده ۳۵۸ قانون آیین دادرسی مدنی جدید: «چنانچه دادگاه تجدیدنظر ادعای تجدیدنظر خواه را موجه تشخیص دهد، رأی دادگاه بدوی را نقض و رأی مقتضی صادر می نماید، در غیر این صورت با رد درخواست و تأیید رأی، پرونده را به دادگاه بدوی اعاده خواهد کرد.»

در این قانون در خصوص مرجع صادر کننده اجرائیه ترتیبی مقرر نشده است، بنابراین با استفاده از صراحت ماده ۵ قانون آیین دادرسی مدنی که مقرر داشته است: «صدور اجرائیه با دادگاه نخستین است. این تکلیف در هر حال، به عهده دادگاه نخستین خواهد بود. در اینکه حکم بدوی عیناً تأیید شده و یا اینکه نقض و حکم دیگری از طرف دادگاه تجدیدنظر صادر شده باشد، فرقی نیست»

بنابر صراحت ماده ۱۹ ق.ا.م. اجرائیه به وسیله قسمت اجراء دادگاهی که آن را صادر کرده به موقع اجراء گذاشته می شود. مدیر اجراء موظف است برای اجرای حکم پرونده ای تشکیل، برگ اجرائیه و کلیه اوراق درخواست ها به ترتیب در آن نگهداری شود. مدیر اجراء پس از ابلاغ اجرائیه نام مأمور اجراء را در ذیل اجرائیه نوشته و عملیات اجرایی را به عهده او می گذارد. (ماده ۲۳ ق.ا.م.) همین که اجرائیه به محکوم علیه ابلاغ شد وی مکلف است ظرف مدت ده روز مفاد آن را به موقع اجراء بگذارد یا ترتیبی برای پرداخت محکوم به بدهد یا مالی معرفی کند که اجرای احکام و استیفاء محکوم به از آن مسیر باشد. در صورتی که خود را قادر به اجرای مفاد اجرائیه نداند باید ظرف مهلت مزبور صورت جامع دارایی خود را به قسمت اجرا تسلیم کند. و اگر مالی ندارد به صراحت اعلام نماید. هرگاه ظرف سه سال بعد از انقضاء مهلت مزبور معلوم شود که محکوم علیه قادر به اجرای حکم و پرداخت محکوم به بوده، لیکن برای فرار از آن اموال خود را معرفی نکرده یا صورت خلاف واقع از دارایی خود داده، به نحوی که اجرای تمام یا قسمتی از مفاد اجرائیه متعسر گردیده باشد به حبس جنجه ای از شصت و یک روز تا شش ماه محکوم خواهد شد (ماده ۳۴ ق.ا.م.) محکوم له می تواند طریق و راه کار اجرای حکم را به مأمور اجراء ارائه دهد و در هنگام عملیات اجرایی حاضر باشد، ولی نمی تواند در اموری که از وظایف مأمور اجراء است، دخالت نماید (ماده ۳۷ قانون اجرای احکام مدنی)، محکوم له و محکوم علیه می توانند برای اجرای حکم قراری گذارده و مراتب را به قسمت اجراء اعلام دارند. اگر محکوم

به، عین معین منقول یا غیرمنقول باشد و تسلیم آن به محکوم‌له ممکن باشد، مأمور اجراء عین آن را گرفته و به محکوم‌له می‌دهد. (ماده ۴۰ و ۴۲ قانون آ.ا.م) و اگر محکوم به، انجام عمل معین باشد و محکوم علیه از انجام آن امتناع کند و انجام آن عمل از شخص دیگری ممکن باشد، محکوم‌له از انجام آن امتناع کند و انجام آن عمل از شخص دیگری ممکن باشد، محکوم‌له می‌تواند تحت نظر مأمور اجراء توسط شخص دیگری انجام داده و هزینه آن را مطالبه کند و یا بدون انجام عمل هزینه را به وسیله قسمت اجراء از محکوم علیه مطالبه کند. ماده ۴۴ ق.ا.م ترتیب اجرای حکم را در صورتی که عین محکوم به در تصرف شخص دیگری باشد، بیان کرده است و در مواد ۴۳، ۴۵ و ۴۸ آن راجع به اجرای حکم خلع ید و چگونگی آن نیز بحث شده است.^۶

فرایند توقیف اموال

در اصطلاح عمومی، توقیف عبارت از جلوگیری از کار یا عملی است که انجام آن برای اشخاص، آزاد می‌باشد. از آنجایی که اصل در تعلق اموال، آزادی نقل و انتقالات توسط اشخاص می‌باشد توقیف استثنایی نسبت به آزادی فوق تلقی می‌شود. واژه ی توقیف در فارسی به معنی ایستادن و نگه داشتن است. در اصطلاح حقوقی غرض از توقیف جلوگیری از نقل و انتقالات مدیون یا مکلف به انجام تعهد یا عملی می‌باشد. در بحث توقیف اموال در اجرای احکام مدنی، توقیف به منظور جلوگیری از فروش مال توسط محکوم علیه انجام می‌شود.^۷

اموال غیرمنقول

مال غیر منقول عبارت از مالی است که نتوان آن را از محلی به محل دیگر منتقل نمود اعم از اینکه استقرار آن ذاتی باشد یا به واسطه عمل انسان به نحوی که نقل آن مستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محل آن شود. (م ۱۲ ق.م) از تعریف قانونگذار در ماده فوق این گونه به ذهن متبادر می‌شود که هر مالی که نتوان آن را جابجا نمود یا جابجایی آن باعث خارج شدن آن از انتفاع شود، غیر منقول است.

در قانون اجرای احکام مدنی مبحثی تحت عنوان توقیف اموال غیر منقول وجود دارد که طی آن، قانونگذار چگونگی توقیف را به متصدیان اجرا توضیح داده است.

قواعد عمومی توقیف اموال

مواد ۴۹ تا ۱۱۲، قانون اجرای احکام مدنی، «توقیف اموال» عنوان گرفته است. مواد ۴۹ تا ۶۰ همین قانون، با عنوان «مقررات عمومی»، است. با توجه به عنوان «توقیف اموال» و با نگاهی، حتی کوتاه به مقررات این مواد، روشن می‌شود که این مواد راجع به قواعد عمومی بازداشت اموال نیز می‌باشد؛ خواه، وجه نقد، مال منقول، غیر منقول و یا... باشند. با این همه موضوعاتی در مواد ۴۹ تا ۶۰ پیش بینی شده اند که اگر چه بیشتر آنها را می‌توان زیر عنوان قواعد عمومی بازداشت اموال» بررسی نمود؛ در این قسمت ابتدا، قاعده قابل بازداشت بودن تمام اموال محکوم علیه و فوریت آن بررسی می‌شود و سپس از شرایط اقدام به بازداشت اموال محکوم علیه سخن می‌رود.

اموال غیر قابل بازداشت به موجب قانون

«مستثنیات دین» در اصطلاح، آن بخش از اموال مدیون است که به علت تأثیری که به طور معمول در گذراندن زندگی او دارد به موجب قانون، از اموال او مستثنا شده و بازداشت و فروش آن برای ادای دین او، از سوی واحدهای اجرایی ممنوع است.

^۱ -بهرامی -بهرام-پیشین-ص ۱۲۴

^۲ -رضایی رجانی - ولی الله- پیشین ص ۲۶

«دین» از جمله، به معنی مالی است که بر ذمه شخص واجب شده باشد و می توان گفت که اصطلاح «مستثنیات دین» در مورد اموالی به کار گرفته می شود که، در هر حال، از شمول اموالی که بر ذمه واجب می شود مستثنا می باشند. به هر روی، مقررات راجع به «مستثنیات دین» در واقع در جهت حمایت از مدیون یعنی در اینجا، بسته به مورد، محکوم علیه یا خواننده و بنابراین به زیان بستانکار یعنی در اینجا، محکوم له یا خواهان دعوا است زیرا آنها را از دسترسی به برخی اموال مدیون و اجرای رأی از محل آنها ممنوع می کند. پس از یک سو، باید اشخاصی که مشمول مقررات حمایتی یادشده می باشند به دقت مشخص شوند. گفته شد که «مستثنیات دین» اموالی از مدیون است که قانونگذار اجرای سند لازم الاجرا به مفهوم و اعم را از محل آنها، برای گرفتن وجه از مدیون، ممنوع می نماید. پس از سوی دیگر، شایسته است اموالی که مشمول عنوان «مستثنیات دین» است نیز مشخص گردیده تا محدوده حقوق محکوم له و محکوم علیه، در مقام اجرای آرای مشمول، روشن شود.

توقیف اموال غیرمنقول

مال غیرمنقول، عبارت از مالی است که نتوان آن را از محلی به محل دیگر منتقل نمود. اعم از اینکه استقرار آن ذاتی باشد یا به واسطه عمل انسان (ماده ۱۲ قانون مدنی). اگر محکوم علیه از ادای محکوم به امتناع نماید، چنانچه مال غیرمنقول از وی گرفته شود، اجراء بنا بر تقاضای محکوم له آن مال را توقیف و مراتب را به طرفین و اداره ثبت اسناد محل فوراً اطلاع می دهد. اداره ثبت چنانچه ملک توقیف شده به نام محکوم علیه باشد، مراتب توقیف را در دفتر ثبت املاک و اگر در جریان ثبت نباشد، در دفتر املاک بازداشتی و پرونده ثبتی قید و در غیر این صورت، فوراً به اطلاع اجراء می رساند. اگر مال غیرمنقول سابقه ثبتی نداشته باشد، توقیف آن زمانی جایز است که محکوم علیه در آن تصرف مالکانه داشته باشد و یا به موجب حکم نهایی مالک شناخته شده باشد. اگر حکم پر مالکیت محکوم علیه صادر شده، ولی به مرحله نهایی نرسیده باشد، توقیف آن جایز است، ولی ادامه عملیات اجرایی منوط به صدور حکم نهایی است. ممکن است به جای خود ملک، عوائد مال غیرمنقول توقیف شود به شرط اینکه اولاً: به تشخیص دادگاه تکافوی محکوم به و هزینه اجرایی را داشته باشد، ثانیاً: محکوم علیه حاضر به پرداخت عواید به ازای محکوم به باشد.

توقیف اموال از حیث انواع مال غیرمنقول

به موجب ماده ۱۲ ق. م. «مال غیر منقول آن است که از محلی به محل دیگر نتوان نقل نمود اعم از اینکه استقرار آن ذاتی باشد یا به واسطه عمل انسان، به نحوی که نقل آن مستلزم خرابی یا نقص خود مال یا محل آن شود». بر پایه این ماده و مواد ۱۳ تا ۱۸ همان قانون، اموال غیر منقول ممکن است ذاتاً غیرمنقول باشند، یا اگرچه ذاتاً منقول بوده اما به واسطه عمل انسان یا عامل خارجی دیگر غیر منقول شده باشند و یا اگرچه منقول می باشند قانونگذار آنها را از جهاتی، در حکم غیر منقول قرار داده باشد. همچنین حقوق راجع به اموال غیرمنقول نیز به تبع موضوع خود، به موجب قانون، غیر منقول به شمار رفته اند. دسته بندی از اموال غیر منقول تا آنجا که می تواند در احکام و آثار بازداشت این اموال موثر باشد در زیر بررسی و در هر مورد، احکام و آثار کلی بازداشت آنها اشاره می شود.^۸

اموال غیر منقول غیرقابل توقیف

تمام اموال غیر منقول محکوم علیه قابل بازداشت است مگر اموالی که به موجب قانون صریحاً استثناء شده باشد.

مستثنیات دین

«مستثنیات دین» در اصطلاح، آن بخش از اموال مدیون است که به علت تأثیری که به طور معمول در گذراندن زندگی او دارد به موجب قانون، از اموال او مستثنا شده و بازداشت و فروش آن برای ادای دین او، از سوی واحدهای اجرایی ممنوع است.

«دین» از جمله، به معنی مالی است که بر ذمه شخص واجب شده باشد و می توان گفت که اصطلاح «مستثنیات دین» در مورد اموالی به کار گرفته می شود که، در هر حال، از شمول اموالی که بر ذمه واجب می شود مستثنا می باشند. به هر روی، مقررات راجع به «مستثنیات دین» در واقع در جهت حمایت از مدیون یعنی در اینجا، بسته به مورد، محکوم علیه با خواننده و بنابراین به زیان بستانکار یعنی در اینجا، محکوم له یا خواهان دعوا است. در حال حاضر آخرین اراده قانونگذار در درباره مستثنیات دین م ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت های مالی است.

اشخاص و اموال موضوع مستثنیات دین

اموال و اشخاصی که در قانون اجرای احکام مدنی و سایر قوانین قابل بازداشت نمی باشند در این قسمت بررسی می شود.

الف: اشخاص موضوع مستثنیات دین

مستثنیات دین، آن بخش از اموال محکوم علیه است که اگر رأی دادگاه مبنی بر «دادن هر نوع مالی به دیگری» باشد اجرای رأی از محل آن بخش از اموال، در محدوده مقررات قانونی، ممنوع است (ماده ۵۲۳ ق. ج.، با لحاظ ماده ۱ ق. ن. ا. م. م.). در حقیقت در این جهت که کرامت انسانی محکوم علیه رعایت شده و بر اثر اجرای حکم تبدیل به تهیدستی نشود که سربار جامعه گردد قانونگذار ایران نیز حقوق محکوم له را در بازداشت و فروش اموال محکوم علیه محدود نموده است. با این همه مستثنیات دین تنها از اموال اشخاص حقیقی می تواند رعایت شود و بنابراین آنچه «مستثنیات دین» به مفهوم دقیق واژه، شمرده می شود و نیز احکام مربوط به آن، اشخاص حقوقی را در بر نمی گیرد. در حقیقت به صراحت ماده ۲۶ ق. ن. ا. م. م.، «احکام مندرج در این قانون جز احکام راجع به مستثنیات دین... در مواردی که محکوم علیه شخص حقوقی باشد نیز مجرا است...». افزون بر آن، بندهای (الف)، (ب) و (ج) ماده ۲۴ همان قانون که برخی از مستثنیات دین را، مانند «منزل مسکونی»، «اثاثیه مورد نیاز زندگی» و «آذوقه موجود» برمی شمارد، دال بر این است که «مستثنیات دین» به این عنوان، در اموال اشخاص حقوقی، رعایت نمی شود. اما در مورد اشخاص حقیقی، باید توجه داشت که برای رعایت «مستثنیات دین» در اموال محکوم علیه، تفاوتی میان شخص رشید، یا غیررشید، بالغ و نابالغ و عاقل و مجنون و یا...، از این حیث، نیست و در اموال هر شخص حقیقی، بسته به مورد، باید رعایت شود.^۹

ب: اموال مشمول موضوع مستثنیات دین

«مستثنیات دین» به مفهومی که در اینجا بررسی می شود، اکنون در ماده ۲۶ ق. ن. ا. م. م. پیش بینی شده است. تا پیش از لازم الاجرا شدن این قانون، مستثنیات دین در ماده ۶۵ ق. ن. ا. م. و نیز ماده ۵۲۴ ق. ج. پیش بینی شده بود. اکنون ماده ۲۴ ق. ن. ا. م. م. مقرر می دارد «مستثنیات دین صرفاً شامل موارد زیر است...». در این ماده اموال مشمول مستثنیات دین شمارش گردیده اند، این اموال به همان ترتیبی که در ماده ۲۴ ق. ن. ا. م. م. آمده، در زیر، گفته می شود.^{۱۰}

ماده ۲۴ - مستثنیات دین صرفاً شامل موارد زیر است:

الف - منزل مسکونی که عرفاً در شأن محکوم علیه در حالت اعسار او باشد.

ب - اثاثیه موردنیاز زندگی که برای رفع حوائج ضروری محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی لازم است.

ج - آذوقه موجود به قدر احتیاج محکوم علیه و افراد تحت تکفل وی برای مدتی که عرفاً آذوقه ذخیره می شود.

د - کتب و ابزار علمی و تحقیقاتی برای اهل علم و تحقیق متناسب با شأن آنها.

ه - وسایل و ابزار کار کسبه، پیشه‌وران، کشاورزان و سایر اشخاص که برای امرار معاش ضروری آنها و افراد تحت تکفلشان لازم است.

۱- کریمی-عباس-پیشین-ص ۳۶۶

۲- همان ص ۳۷۲

و - تلفن موردنیاز مدیون.

ز - مبلغی که در ضمن عقد اجاره به موجر پرداخت می‌شود، مشروط بر اینکه پرداخت اجاره‌بها بدون آن موجب عسر و حرج گردد و عین مستأجره موردنیاز مدیون بوده و بالاتر از شأن او نباشد.

تبصره ۱ - چنانچه منزل مسکونی محکوم علیه بیش از نیاز و شأن عرفی او در حالت اعسارش بوده و مال دیگری از وی در دسترس نباشد و مشار الیه حاضر به فروش منزل مسکونی خود تحت نظارت مرجع اجراکننده رأی نباشد به تقاضای محکوم‌له به‌وسیله مرجع اجراکننده حکم با رعایت تشریفات قانونی به فروش رفته و مازاد بر قیمت منزل مناسب عرفی، صرف تأدیه دیون محکوم علیه خواهد شد مگر اینکه استیفای محکوم به به طریق سهل‌تری مانند استیفا از محل منافع بخش مازاد منزل مسکونی محکوم علیه یا انتقال سهم مشاعی از آن به شخص ثالث یا طلبکار امکان‌پذیر باشد که در این صورت محکوم به از طرق مذکور استیفا خواهد شد.

تبصره ۲ - چنانچه به حکم قانون مستثنیات دین تبدیل به عوض دیگری شده باشد، مانند اینکه مسکن به دلیل قرار گرفتن در طرح‌های عمرانی تبدیل به وجه گردد، یا در اثر از بین رفتن، عوضی دریافت شده باشد، وصول محکوم به از آن امکان‌پذیر است، مگر اینکه محرز شود مدیون قصد تهیه موضوع نخستین را دارد.

بررسی قابلیت اجرای حکم از محل مستثنیات دین

در مورد اجرای رأی از محل منزل مسکونی مازاد بر شأن محکوم علیه، تبصره ۱ ماده ۲۴ قانون نحوه اجرای محکومیت‌های مالی جزئیاتی را پیش‌بینی نموده که باید به آن اشاره شود. البته، اکنون نیز مرجع صالح تشخیص تناسب منزل مسکونی، با شأن محکوم علیه در حالت اعسار وی، دادگاه صادر کننده حکم لازم‌الاجرا است که بهای منزلی را که در شأن محکوم علیه است تعیین نموده و دستور فروش منزل مسکونی محکوم علیه و پرداخت دین از محل مازاد آن را صادر می‌نماید تا مأمور اجرا این تصمیم را اعمال کند. پس از تصمیم‌گیری دادگاه مزبور، اکنون، درباره منزل مسکونی، مأمور اجرا، باید تبصره ۱ ماده ۲۴ ق. ن. ا. م. را اجرا کند که مقرر می‌دارد «چنانچه منزل مسکونی محکوم علیه بیش از نیاز و شأن عرفی او در حالت اعسارش بوده و مال دیگری از وی در دسترس نباشد و مشارالیه حاضر به فروش منزل مسکونی خود تحت نظارت مرجع اجراکننده رأی نباشد به تقاضای محکوم‌له به وسیله مرجع اجراکننده حکم با رعایت تشریفات قانونی به فروش رفته و مازاد بر قیمت منزل مناسب عرفی، صرف تأدیه دیون محکوم علیه خواهد شد مگر اینکه استیفای محکوم به به طریق سهل‌تری مانند استیفا از محل منافع بخش مازاد منزل مسکونی محکوم علیه یا انتقال سهم مشاعی از آن به شخص ثالث یا طلبکار امکان‌پذیر باشد که در این صورت محکوم به از طرق مذکور استیفا خواهد شد».

پس چنانچه، به تشخیص دادگاه صادر کننده حکم لازم‌الاجرا، منزل مسکونی محکوم علیه عرفاً بیش از شأن محکوم علیه در حالت اعسار وی باشد این امر به قسمت اجرای «دادگاهی که حکم تحت نظر آن اجرا می‌شود» اعلام می‌گردد؛ در این صورت چنانچه مال دیگری از محکوم علیه در دسترس نباشد مأمور اجرا، در نخستین گام، فروش آن را ابتدا به خود محکوم علیه واگذار می‌نماید و چنانچه محکوم علیه حاضر به فروش نگیرد، به درخواست محکوم‌له، از طریق مزایده به فروش خواهد رسید تا از حاصل فروش، معادل بهای منزل مسکونی در شأن، در اختیار وی قرار گیرد و باقیمانده حاصل فروش، برای اجرای حکم لحاظ شود. البته فروش منزل مسکونی محکوم علیه، حتی اگر بیش از شأن او در حالت اعسارش باشد در صورتی مجاز است که با اجاره دادن «بخش مازاد منزل» و یا «انتقال سهم مشاعی از آن به محکوم‌له یا هر شخص دیگری»، استیفای محکوم به، ممکن نباشد. تبصره ۱ ماده ۲۴ یادشده اگر چه می‌تواند به آسانی و سرعت خوانده شده و روشن تنظیم شده است اما اجرای آن، در عمل، می‌تواند عملیات اجرایی را با تأخیرها و دشواری‌های بسیاری روبه‌رو نماید و افزون بر آن، مشخص نیست، با انتقال سهم مشاعی از منزل مسکونی محکوم علیه، به محکوم‌له یا هر شخص دیگری، تصرف هر یک و خانواده آنها در یک منزل و.. چگونه خواهد بود. اگر چه به موجب ماده ۵۲۳ ق. ج. «اجرای رأی» از مستثنیات دین اموال محکوم علیه ممنوع است و مستثنیات دین نیز در ماده ۲۴ ق. ن. ا. م. م.، شمارش شده است اما چارچوب این ممنوعیت با واژه‌هایی مانند، «شأن»، «نیاز»، «حواجی ضروری» و... محدود شده است؛ هم از این روی، بروز اختلاف میان طرفین و یا حتی یکی از طرفین و قسمت

اجرا، نسبت به متناسب بودن اموال با شأن، نیاز، حواجی ضروری یا... محکوم علیه محتمل است که به موجب ماده ۵۲۵ ق.ج، تشخیص آن در صلاحیت دادگاه صادر کننده حکم لازم‌الاجرا می باشد، چنانچه اموال و اشیای مذکور بیش از حد نیاز و شئون محکوم علیه تشخیص داده شود و قابل تجزیه و تفکیک نباشد. به دستور دادگاه یادشده به فروش رسیده مازاد بر شأن، بابت محکوم به یا دین پرداخت می شود چنانچه این دادگاه اموال و اشیای بازداشت شده را در حد نیاز و شأن محکوم علیه تشخیص دهد، با رعایت نکاتی که گفته شد، دستور آزادی آنها را صادر می کند؛ اما چنانچه مال بازداشت شده منزل مسکونی نباشد و بیش از حد نیاز و شأن محکوم علیه تشخیص داده شود، چنانچه قابل تجزیه و تفکیک باشد، دادگاه دستور می دهد به اندازه نیاز و شأن محکوم علیه آزاد و بقیه برای اجرای حکم، به فروش رسد؛ مانند آنکه چند وسیله کار محکوم علیه بازداشت شده باشد و دادگاه یکی از آنها را در حد نیاز محکوم علیه تشخیص دهد؛ اما چنانچه اموال و اشیای بازداشت شده قابل تجزیه و تفکیک نباشد (مانند اتوبوس) دادگاه دستور فروش آن را صادر می کند تا به اندازه نیاز محکوم علیه خریداری یک دستگاه «تاکسی» در اختیار وی قرار گیرد؛ بدین ترتیب که در همان نمونه، اتوبوس، به فروش رسیده و از حاصل فروش آن، مبلغی که برای نمونه، برای خرید یک دستگاه «تاکسی» کافی باشد در اختیار محکوم‌له قرار گرفته و مازاد آن بابت محکوم به یا دین پرداخت می شود. ترتیبی که در ماده ۵۲۵ ق.ج. پیش بینی شده در مورد تمامی مستثنیات دین رعایت می شود جز در مورد منزل مسکونی که طبق تبصره ۱ ماده ۲۴ یادشده ق.ن.ا.م. اقدام می گردد.^{۱۱}

سایر اموال غیرمنقول غیرقابل توقیف

دسته ای از اموال اگر چه ماهیتاً قابل بازداشت می باشند اما به لحاظ صراحت قانون غیرقابل بازداشت گردیده اند اما اموال دیگری از این رو قابل بازداشت نیستند که قابل انتقال نمی باشند به هر دو دسته از این اموال در زیر پرداخته می شود.

اموال غیر منقول متعلق به دولت و شهرداری

اموال دولتی به اموالی اطلاق می شود که طبق قوانین و مقررات در اختیار دولت قرار دارد و به جهت انجام وظایف و یا اعمال حاکمیت و تصدی از آنها استفاده می نماید. اموال دولتی به معنی اخص طبق ماده ۲.ا.د. مصوب ۱۳۷۲/۰۴/۲۷ هیأت وزیران عبارتند از اموالی که توسط وزارتخانه ها و مؤسسات دولتی خریداری می شوند و یا به هر طریق دیگری به تملک دولت در می آیند یا در آمده اند. البته در ماده ۲ قبلاً نام شرکت های دولتی هم آورده شده بود اما به موجب تصویب نامه شماره ۱۰۸۳۶-۱۵۰۸۱ مورخ ۱۳۷۴/۰۹/۰۵ هیأت وزیران عبارت شرکت های حذف گردید. به این ترتیب اموال شرکت های دولتی تابع مقررات مربوط به خود می باشند. طبق دستورالعمل اجرائی شماره ۲۴۱۲-۱۰۲۵۴-۵۱ مورخ ۱۳۷۵/۰۲/۰۱ وزارت امور اقتصادی و دارائی، مالکیت دولت برابر ماده ۲۲ ق.ث.ا. از طریق تحصیل دفترچه سند مالکیت از طریق مبادی ذی ربط به نام دولت جمهوری اسلامی ایران و با قید عبارت «در اختیار مؤسسه مربوطه» وفق ماده ۲۶.ا.د. تسجیل و اصل سند مالکیت در اجرای ماده ۲۳ قانون محاسبات عمومی و بخشنامه های شماره ۶۲۱۷-۲۰۲۹ مورخ ۱۳۶۸/۰۲/۲۵ و شماره ۲۲۸۳-۳۹۸۹-۵۱ مورخ و شماره ۲۲۸۳-۳۹۸۹-۵۱ مورخ ۱۳۶۹/۰۸/۲۸ وزارت امور اقتصادی و دارائی به اداره کل اموال دولتی ارسال می گردد. البته مؤسسات دولتی که شرکت های دولتی نیز جزء آنها محسوب می شوند، در صورتی مشمول قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت هستند که درآمد و بودجه آنها در بودجه کل کشور منظور شود. بنابراین اگر حکمی علیه مؤسسات دولتی صادر شود، آن حکم اجرا نمی شود و رویه عملی محاکم این است که باید در بودجه سال بعد رقمی بابت این محکوم به پیش بینی شود. با توجه به ق.ا.م. مصوب ۱۳۵۶ و مواد ۴۹ به بعد آن، در صورتی که در دعوائی دولت محکوم علیه واقع شود تکلیف توقیف اموال منقول و غیر منقول دولت به چه صورتی خواهد بود؟ بر اساس قانون نحوه پرداخت محکوم به دولت و عدم تأمین و توقیف اموال دولتی مصوب ۱۳۶۵/۰۸/۱۵ طی ماده واحده ای مقرر گردیده: «وزارت خانه ها و مؤسسات دولتی که در آمد و مخارج آنها در بودجه کل کشور منظور می گردد مکلفند وجوه مربوط به محکوم به دولت در مورد احکام قطعی دادگاه ها و

اوراق لازم‌الاجرای ثبتی و دفاتر اسناد رسمی و با اجرای دادگاه‌ها و سایر مراجع قانونی را با رعایت مقررات از محل اعتبار مربوطه به پرداخت تعهدات بودجه مصوب سال‌های قبل منظور در قانون بودجه کل کشور و در صورت عدم وجود اعتبار و عدم امکان تأمین از محل‌های قانونی دیگر در بودجه سال بعد منظور و پرداخت نمایند، اجرای دادگستری و ادارات ثبت اسناد و املاک و سایر مراجع قانونی دیگر مجاز به توقیف اموال منقول و غیر منقول وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی که اعتبار و بودجه لازم را جهت پرداخت محکوم به ندارند تا تصویب و ابلاغ بودجه یک سال و نیم بعد از سال صدور حکم نخواهد بود. ضمناً دولت از دادن هر گونه تأمین در زمان مذکور نیز معاف می‌باشد، چنانچه ثابت شود وزارتخانه‌ها و مؤسسات یاد شده با وجود تأمین اعتبار از پرداخت محکوم به استنکاف نموده‌اند مسئول با مسئولین مستنکف متخلف توسط محاکم صالحه به یک سال انفصال از خدمات دولتی محکوم خواهند شد و چنانچه متخلف به وسیله استنکاف سبب وارد شدن خسارت بر محکوم‌له شده باشد، ضامن خسارت وارده می‌باشد.

تبصره ۱: دستگاه مدعی علیه با تقاضای مدعی باید تضمین بانکی لازم را به عنوان تأمین مدعی به دادگاه بسپارد. در صورتی که دعوی یا مقداری از خواسته رد شود به حکم دادگاه تضمین یا مبلغ باقی مانده به دستگاه مدعی علیه رد خواهد شد.

تبصره ۲: تبصره ۵۳ قانون بودجه سال ۱۳۵۷ و تبصره ۱۸ قانون بودجه سال ۱۳۳۴ لغو می‌شود.

تبصره ۵۳ قانون بودجه سال ۱۳۵۷ مقرر می‌داشت: «وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی مکلفند وجوه مربوط به دولت در مورد احکام قطعی دادگاه‌ها موضوع تبصره ماده ۱۸ قانون بودجه سال ۱۳۳۴ کل کشور را با رعایت حق تقدم از حیث تاریخ ابلاغ داد نامه قطعی حسب مورد از محل اعتبار مربوط به پرداخت تعهدات بودجه مصوب سال‌های قبل منظور در قانون بودجه کل کشور و یا از محل اعتبارات مصوب دیون بلامحل بودجه تأمین و پرداخت نمایند. با توجه به ماده واحده یاد شده و برخلاف مواد ۴۹ و ۵۰ ق.ا.م، توقیف اموال منقول و غیر منقول دولتی ممکن نیست و حکم این ماده واحده مخصص مقررات ق.ا.م در این باب است. این امر به هیچ وجه به معنای تبعیض بین دولت و سایر اشخاص نیست زیرا دولت به عنوان اداره کننده امور جامعه مقررات مخصوص به خود را می‌طلبد تا در جهت اداره بهتر امور پیش برود و اگر هر کسی بتواند با طرح دعوا علیه دولت به توقیف اموال منقول و غیر منقول دولتی بپردازد، موجب اختلال در امور دولتی و در نهایت اداره امور کشور خواهد شد. البته این ماده واحده مخصوص وزارتخانه‌ها و مؤسسات دولتی است که درآمد و هزینه‌های آنها در بودجه کل کشور منظور گردیده است و شامل اشخاص حقوقی مانند شهرداری‌ها (که خودداری قانونی مخصوص در این زمینه هستند) نخواهد شد. لازم به ذکر است که عدم توقیف اموال دولتی به طور موقت است یعنی فقط تا یک سال و نیم بعد از سال صدور حکم است. مثلاً اگر در سال ۱۳۸۸ حکمی علیه دولت صادر شده باشد و متعاقب آن اجرائیه صادر شده است در سال ۱۳۸۹ و نیمه اول سال ۱۳۹۰ اجرای احکام نمی‌تواند اقدامی در توقیف اموال صورت دهد

اختلافات ناشی از اجرای حکم

احکام اصولاً باید روشن و شفاف باشد، ولی گاه اتفاق می‌افتد که در مفاد حکم اجمال و ابهامی وجود دارد که چگونگی و جریان حکم را مختل می‌نماید، در این حالت ابتدا باید رفع ابهام و اجمال به عمل آید و سپس، به موقع اجرا گذاشته شود و گاه ممکن است اختلاف راجع به کیفیت و چگونگی اجرای حکم و وصول باشد که مصادیق زیادی برای آن می‌توان ذکر کرد. به هر حال، مأمور اجرا مراتب را از این هنگام به دادگاه اطلاع و پس از رفع ابهام نسبت به اجرای حکم اقدام می‌شود.^{۱۲}

اختلافات راجع به مفاد حکم

ممکن است اشکال و اختلافی که در رابطه با اجرای حکم به پیش می‌آید مربوط به مفاد حکم صادره از دادگاه باشد. به این ترتیب که مفاد حکم مشکل داشته باشد یا اینکه این اشکالات در رابطه با اجمال و ابهام محکوم به باشد. در این صورت ماده

۲۷ ق.ا.م. تعیین تکلیف نموده است: «اختلافات راجع به مفاد حکم و همچنین اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم به حادث شود در دادگاهی که حکم را صادر کرده است رسیدگی می شود». در حقیقت دادگاهی که حکم را صادر کرده می تواند در مورد اشکالات به وجود آمده در مورد مفاد حکم صادره اظهارنظر نماید نه دادگاهی که حکم را اجرا می کند به همین دلیل مطابق ماده فوق حل اشکال و اختلاف در این مورد به دادگاهی سپرده شده که حکم را صادر کرده است. برخلاف نظر برخی نویسندگان هرگونه اختلاف راجع به حکم به دادگاه صادر کننده حکم ارجاع نمی شود بلکه مطابق صریح ماده ۲۷ ق.ا.م. اختلاف راجع به مفاد حکم است که به این دادگاه ارجاع داده می شود.

اختلافات ناشی از اجمال یا ابهام حکم

به موجب ماده ۲۷ ق.ا.م. «اختلافات راجع به مفاد حکم...» و «اختلافات مربوط به اجرای احکام که از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم به حادث شود...» در صلاحیت دادگاهی است که حکم صادر نموده است. علی رغم ظاهر نص «اختلافات راجع به مفاد حکم» نیز از اجمال یا ابهام حکم یا محکوم به آن حادث می شود. در حقیقت چنانچه حکم یا محکوم به «مجمّل» یا «مبهم» باشد می تواند در اجرای حکم، ایجاد اختلاف نماید. «مجمّل» لفظی است که معنای آن ظاهر و روشن نباشد و یا لفظی است که دلالت آن مردد بر دو معنی یا بیشتر باشد. «گاه عامل اجمال اشتراک لفظی است. یعنی لفظی که برای چند معنی وضع شده عامل دیگر جهت اجمال مردد بودن مرجع ضمیر است...». «مبهم» لفظی است که صریح در مدلول خاصی نباشد و رفع ابهام آن به وسیله تمیز ممکن باشد. اجمال در حکم یا محکوم به مانند اجمال در هر کلام دیگری گاه به سبب به کارگیری واژه هایی است که «مشترک لفظی» و یا «مشترک معنوی» بوده و گاه به سبب مردد بودن مرجع ضمیر بین دو یا چند امر و گاه به سبب تخصیص به مخصص مجمل است و یا... به هر روی چنانچه به علت اجمال یا ابهام در حکم لازم الاجرا و یا محکوم به آن حکم، اشکال یا اختلافی حادث شود رفع آن با دادگاهی می باشد که حکم لازم الاجرا صادر نموده است.

شیوه رفع اختلافات

مطابق ماده ۲۹ ق.ا.م «در مورد حدوث اختلاف در مفاد حکم، هر یک از طرفین می تواند، رفع اختلاف را از دادگاه بخواهد. دادگاه در وقت فوق العاده رسیدگی، و رفع اختلاف می کند. و در صورتی که محتاج رسیدگی بیشتری باشد، رونوشت درخواست را به طرف مقابل ابلاغ نموده، طرفین را در جلسه خارج از نوبت، برای رسیدگی دعوت می کند. ولی عدم حضور آنها باعث تأخیر رسیدگی نخواهد شد.»

شکایت از حکم در فرایند اجرای حکم

شکایت از رأی و یا حتی وجود مهلت شکایت از رأی، در مواردی، اثر تعلیقی بر اجرای رأی دارد یعنی، از جریان یافتن اجرا، جلوگیری می نماید؛ وخواهی، تجدیدنظر و، در مواردی، به گونه ای فرجام، را می توان از این جمله دانست. با این همه، اعاده دادرسی و نیز اعتراض شخص ثالث نیز از راه های شکایت از رأی است. درخواست اعمال ماده ۴۷۷ ق.ج.آ.د. ک. نیز می تواند شکایت از رأی تلقی شود؛ اما چون از جهات اعاده دادرسی تلقی می شود در بررسی این راه شکایت، از آن سخن می رود. آثار شکایات یادشده بر اجرای رأی بررسی می شوند.

واخواهی و اثر آن بر اجرای حکم

واخواهی، یکی از راه های شکایتی است که تنها نسبت به حکم غیابی قابل استماع است. وخواهی اثر تعلیقی بر اجرای حکم غیابی دارد؛ یعنی، در مهلت وخواهی اجرای حکم معلق می ماند و چنانچه در مهلت، درخواست وخواهی تقدیم گردد اجرای حکم غیابی تا روشن شدن نتیجه وخواهی و صدور رأی قطعی (در مواردی، رأی نهایی؛ مانند حکم طلاق) معلق می ماند. پس

با سپری شدن مهلت قانونی و خواهی اگر محکوم علیه غایب و خواهی ننموده باشد حکم غیابی اگر، بسته به مورد، قابل تجدیدنظر یا فرجام (در مواردی که اجرای حکم، مستلزم نهایی شدن آن است؛ مانند حکم طلاق) نبوده و یا اگر باشد مهلت آن سپری شود، لازم‌الاجرا گردیده و به درخواست محکوم‌له، دادگاه دستور اجرای آن را صادر نموده و عملیات اجرایی آغاز می‌شود. با آغاز عملیات اجرایی، به صراحت ماده ۲۴ ق.ا.ا.م. علی القاعده تعطیل، توقیف یا قطع عملیات اجرایی و نیز به تأخیر انداختن آن، ممکن نیست. با این همه در مواردی استثنایی، ممکن است دادگاه، از جریان عملیات اجرایی حکم غیابی، پس از آغاز، جلوگیری کند. قاعده یادشده و استثنائات آن در زیر بررسی می‌شود؛

فرجام خواهی و اثر آن بر اجرای حکم

فرجام خواهی نیز یکی از راه‌های شکایت از رأی است. فرجام، بر پایه دسته بندی سنتی، اکنون نیز یکی از راه‌های فوق العاده شکایت از رأی به شمار می‌رود و علی القاعده اثر تعلیقی بر اجرای حکم ندارد؛ این موضوع در ماده ۳۸۶ ق.ج، تصریح شده که مقرر می‌دارد «درخواست فرجام، اجرای حکم را تا زمانی که حکم نقض نشده است به تأخیر نمی‌اندازد»^{۱۲}. پس چنانچه حکم، قطعی اما قابل فرجام باشد علی القاعده قابلیت فرجام حکم مائع اجرای آن نمی‌شود؛ بنابراین چنین حکمی، نه تنها پیش از سپری شدن مهلت فرجامی قابل اجرا می‌باشد بلکه حتی فرجام خواهی نسبت به آن، مانع اجرای حکم نمی‌شود. اگر چه قابلیت فرجام رأی، وجود مهلت فرجامی و حتی فرجام خواهی از حکم علی القاعده اثر تعلیقی بر اجرای حکم ندارد بدین معنی که از آغاز عملیات اجرایی جلوگیری نمی‌نماید و عملیات اجرایی آغاز شده را متوقف نمی‌کند اما در مواردی می‌تواند، بسته به مورد، اجرای حکم را «معلق» و یا «متوقف» نموده و یا به «تأخیر» اندازد و در مواردی نیز اثر تعلیقی بی‌چون و چرا داشته و در موارد دیگری می‌تواند، با شرایطی، اجرای حکم را معلق یا متوقف کند. این موارد، در زیر بررسی می‌شوند.

اعاده دادرسی و اثر آن بر اجرای حکم

اعاده دادرسی نیز مانند فرجام و اعتراض شخص ثالث، یکی از راه‌های فوق العاده شکایت از رأی است. پرسش این است که آیا اعاده دادرسی اثری بر اجرای حکم مورد درخواست اعاده دادرسی دارد؟ برای پاسخ، مناسب است قاعده و سپس استثنائات آن بررسی شوند. اعاده دادرسی نیز مانند سایر طرق شکایت از آراء مستلزم درخواست محکوم علیه است. اما در اعاده دادرسی، پس از درخواست محکوم علیه، ابتدا دادگاه باید در خواست و پیوست های آن را بررسی نموده و چنانچه درخواست اعاده دادرسی را قابل قبول دانست، «قرار قبولی اعاده دادرسی» صادر کند و در صورت صدور چنین قرار، دادگاه به دعوای اعاده دادرسی رسیدگی می‌نماید پس ابتدا، اثر درخواست اعاده دادرسی و سپس، اثر قرار قبولی اعاده دادرسی بر اجرای حکم بررسی می‌شود.

اعتراض شخص ثالث و اثر آن بر اجرای حکم

اعتراض شخص ثالث از راه‌های فوق العاده شکایت نسبت به رأی و البته ویژه شخص ثالث است. پس اعتراض شخص ثالث (اعتراض ثالث) تنها از سوی شخصی می‌تواند مطرح شود که «... آن شخص یا نماینده او در دادرسی ای که منتهی به رأی شده است به عنوان اصحاب دعوا دخالت نداشته باشد...» (ماده ۴۱۷ ق.ج)؛ از این رو خواهان و خواننده دعوا و نیز شخص ثالثی که وارد دعوا شده و یا به دعوا جلب شده است، چون از اصحاب دعوا به شمار می‌روند نمی‌توانند به رأی که در آن دعوا صادر می‌شود اعتراض ثالث نمایند. اعتراض شخص ثالث، از زاویه دیگر، تنها راه شکایتی است که مهلت ندارد و از این رو شخص ثالث می‌تواند هر زمان که بخواهد، دادخواست اعتراض خود را تقدیم کند حتی اگر آگاهی او از جریان دادرسی ای که به رأی منتهی شده محرز باشد. اعتراض شخص ثالث، به اعتراض شخص ثالث اصلی و طاری دسته بندی می‌شود؛ «اعتراض اصلی عبارت است از اعتراضی که ابتدا از طرف شخص ثالث صورت گرفته باشد» (بند الف) م ۴۱۹ ق.ج)، «اعتراض طاری

(غیراصلی) عبارت است از اعتراض یکی از طرفین دعوا به رأی که سابقاً در یک دادگاه صادر شده و طرف دیگر برای اثبات مدعای خود، در اثنای دادرسی آن رأی را ابراز نموده است» (بند (ب) م ۴۱۹ ق. ج.).

موارد جلوگیری از جریان اجرا در فرایند اجرای حکم

اجرای حکم لازم‌الاجرا مستلزم درخواست محکوم‌له یا، بسته به مورد، وکیل، نماینده یا قائم مقام قانونی او است. عملیات اجرایی نیز که آغاز گردید محکوم‌له یا، بسته به مورد، وکیل یا نماینده یا قائم مقام قانونی او می‌تواند موجب شود که اجرای حکم، بسته به مورد، تعطیل، توقیف یا قطع شده و یا به تأخیر افتد. ماده ۲۴ ق. ا. ا. م. مقرر می‌دارد «دادورز (مأمور اجرا) بعد از شروع به اجرا نمی‌تواند اجرای حکم را تعطیل یا توقیف یا قطع نماید یا به تأخیر اندازد مگر... با ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم به با رضایت کتبی او در تعطیل یا توقیف یا قطع یا تأخیر اجرا». پس با ابراز رسید محکوم‌له دایر بر وصول محکوم به اجرا تعطیل می‌شود و همچنین رضایت کتبی محکوم‌له می‌تواند موجب تعطیل یا توقیف... اجرا گردد. به هریک از این موارد، پرداخته می‌شود.

گفتار اول: مستند به عمل محکوم‌له

عملیات اجرایی از سوی واحد اجرای احکام مدنی، با این هدف آغاز شده و ادامه می‌یابد که حکم اجرا شود. حکم، زمانی به طور کامل اجرا می‌شود که محکوم‌له، به محکوم به برسد یعنی، برای نمونه چنانچه محکوم به خلع ید یا تخلیه ید محکوم علیه از ملکی بوده، خلع یا تخلیه ید انجام شده و ملک تحویل محکوم‌له داده شود؛ یا اگر محکوم به وجه یا مالی بوده، وجه یا مال گرفته شده و در اختیار محکوم‌له قرار داده شود و یا چنانچه محکوم به انجام عملی بوده (برای نمونه تنظیم سند رسمی انتقال، احداث ساختمان / یا...) عمل محکوم به انجام شده باشد. روشن است که رسید محکوم له دایر بر وصول محکوم به معتبرترین دلیل اجرای حکم است. از این رو با توجه به ماده ۲۴ ق. ا. ا. م.، با ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم به اجرای حکم باید تعطیل شود و «توقیف» یا «تأخیر» اجرا در اینجا موردی ندارد؛ زیرا توقیف یا تأخیر عملیات اجرایی در صورتی است که عملیات اجرایی موقتاً از جریان فرو انداخته شود و جریان بعدی آن، به تحقق امری یا رسیدن زمان دیگری موکول شود. پس «با ابراز رسید محکوم‌له دایر به وصول محکوم به»، چون ادامه عملیات اجرایی در آینده ضروری و حتی ممکن نیست، مأمور اجرا باید اجرا را «تعطیل» کند. روشن است که چنانچه محکوم‌له شخصاً و یا توسط وکیل یا نماینده ذی سمت خود گرفتن محکوم به را به مأمور اجرا کتباً اعلام نماید تا این رسید ثبت و در پرونده اجرایی بایگانی شود و مأمور اجرا هویت و امضای محکوم‌له یا، بسته به مورد، وکیل یا نماینده او را گواهی نماید، از این حیث، دشواری ویژه‌ای وجود ندارد زیرا مأمور اجرا مأموری رسمی است که در حدود صلاحیت خود، با توجه به قانون، اقدام نموده است. همچنین، چنانچه رسید محکوم‌له را محکوم علیه به مأمور اجرا تسلیم نماید و این رسید به موجب سند رسمی داده شده باشد باز هم از این حیث دشواری ویژه‌ای وجود ندارد.

گفتار دوم: مستند دخالت اشخاص ثالث

دسته دیگری از طواری اجرا ناشی از دخالت اشخاص ثالث است. در حقیقت دخالت شخص ثالث، در مرحله اجرا، به جهات گوناگون امکان پذیر است؛ حتی اگر قائم مقامان محکوم علیه مانند وارث، موصی له، مدیر تصفیه یا اداره تصفیه در نظر گرفته نشوند (که البته «ثالث» به مفهوم دقیق اصطلاحی آن، به شمار نمی‌رود) رخدادهایی مانند اعتراض شخص ثالث به حکم قطعی در حال اجرا؛ تصرف شخص ثالث در عین محکوم به و ادعای حق نسبت به آن؛ اعتراض شخص ثالث اجرایی که همگی ناشی از دخالت شخص ثالث است می‌تواند عملیات اجرایی را، بسته به مورد، متوقف نموده، به تأخیر انداخته، پیچیده یا پیچیده تر و یا حتی الفا نموده و یا سالبه به انتفای موضوع نماید. این دسته از طواری هریک در جای خود، به تناسب موضوع، بررسی شده اند.

گفتار سوم: مستند به گذشت زمان

گذشت زمان علی القاعده هیچ حقی را اسقاط نمی کند مگر خلاف آن در قانون تصریح شده باشد؛ پس اصل، بر بقای حقی است که به وجود آمده و صاحب حق یا قائم مقام وی می تواند هر زمان بخواهد حق را اعمال و اجرا کند مگر قانونگذار، اعمال یا اجرای حقی را محدود به مدت یا مهلت معینی نماید به گونه ای که اگر حق، در آن مدت یا مهلت اعمال یا اجرا نگردد ساقط شود یا به سرنوشت دیگری که در قانون تصریح شده دچار شود. با لازم الاجرا شدن حکم، برای محکوم له حق اجرای آن به وجود می آید و این حق، بنابر قاعده یادشده، همواره، پابرجا می ماند و از این رو محکوم له علی القاعده می تواند، هر زمان بخواهد، درخواست اجرای آن را بنماید و پس از مرگ وی نیز وارث وی، نسلأ بعد نسل علی القاعده همین حق را دارا بوده و دادگاه صالح مکلف است، در صورت وجود شرایط، به درخواست محکوم له یا قائم مقام وی، دستور اجرای حکم را صادر کند. با صدور دستور اجرای عملیات اجرایی آغاز و علی القاعده باید تا پایان، یعنی اجرای کامل حکم و حتی گرفتن «حق اجرا» به پیش برده شود. در مواد ۱ به بعد ق. ا. ا. م. که شرایط حکم لازم الاجرا و نیز شرایط دستور اجرای حکم پیش بینی گردیده، مدت یا مهلتی پیش بینی نشده که در محدوده آن، محکوم له مکلف باشد درخواست اجرای حکم را تسلیم دادگاه کند. بنابراین علی القاعده اجرای حکم، مشمول مرور زمان نمی گردد و محکوم له و یا قائم مقامان او (وارث) هرگاه بخواهند می توانند درخواست اجرای حکم نمایند.

نتیجه

عملیات اجرایی همواره باید بر مبنای رای یا سندی لازم الاجرا علی القاعده پس از صدور و ابلاغ اجراییه ای که بر پایه ی رای یا سند تنظیم می شود برابر مقررات قانونی، انجام شود. رای در صورتی در واحد اجرای احکام مدنی به مرحله ی اجرا در می آید یعنی مبنای عملیات اجرایی قرار می گیرد که علی القاعده قطعی به شمار رود. اجراییه نیز در زمانی صادر می شود که شرایط صدور آن فراهم باشد و چون در واقع رونویسی از بخش های مربوط رایی است که باید اجرا شود معمولاً منطبق بر آن است، مامور اجرا که عملیات اجرایی به عهده ی او واگذار می شود، مدیر اجرا که داورز (مامور اجرا) زیر نظر وی انجام وظیفه می کند و البته دادگاهی که عملیات اجرایی تحت نظر یا توسط آن انجام می شود معمولاً مقررات قانونی را رعایت می نماید. اما از یک سو امکان صدور اجراییه نابه هنگام و یا اجراییه ای که مفاد آن با رأی منطبق نباشد و حتی انجام عملیات اجرایی بر مبنای چنین اجراییه ای وجود دارد از سوی دیگر، احتمال فسخ یا نقض حکم لازم الاجرای که مفاد آن با رأی منطبق نباشد و حتی انجام عملیات اجرایی و یا خود عملیات، محتمل است. منظور از مفهوم طواری اجرای احکام، حوادث و پیشامدهایی است که در روند عملیات اجرا حادث می گردد و روند سریع اجرا را مختل می نماید و موجب توقیف، تأخیر عملیات اجرا می شود. محتمل می باشد که از بدو عملیات اجرایی تا خاتمه اجرا حوادث و پیشامدهای مختلفی رخ می دهد که حائز اهمیت می باشد و بسیاری از این موارد در روند توقیف و مزایده مال حادث می گردد، بنابر این اعتراضات و ایراداتی که طرفین یا شخص ثالث وارد می سازند ممکن است موجب طواری حین توقیف و مزایده تلقی گردد. ایراداتی که یکی از طرفین بر روند اجرا و عملیات اجرایی وارد می سازد نیز ممکن است موجب طواری حین توقیف و مزایده تلقی گردد.

در حین توقیف اموال نیز ممکن است مسائلی از قبیل: اشتباه در صدور اجراییه، اشکالات و اختلافات اجرایی، فوت و حجر و گذشت زمان، و ... موجب جلوگیری از جریان اجرا به صورت موقت یا دائم شود. علاوه بر موارد مذکور شکایت از رأی نیز می تواند بر جریان اجرا اثر گذار باشد. تجدید نظرخواهی، واخواهی، فرجام خواهی، اعاده دادرسی، و اعتراض ثالث از راههای شکایت از رأی به شمار می رود. که مهم ترین آن اعتراض ثالث است. از این رو طواری اجرا ممکن است ناشی از اشتباه در صدور اجراییه و جلوگیری از جریان اجرا، اشکالات و اختلافات اجرایی، شکایت از آراء، فوت و حجر محکوم علیه و محکوم له، مستند بر عمل محکوم له، ناشی از دخالت اشخاص ثالث به جهت گذشت زمان و اعاده عملیات اجرایی، فسخ و نقض حکم، ابطال یا تصحیح اجراییه و... باشد.

منابع

- ۱- بهرامی بهرام-آیین دادرسی مدنی علمی کاربردی -جلد ۴- چاپ نهم-انتشارات نگاه بین
- ۲- توکلی محمد مهدی - آموزش جامع آیین دادرسی مدنی- جلد ۲ چاپ سوم- انتشارات مکتوب آخر
- ۳- جلالی -سیدمهدی -اجرای احکام مدنی -چاپ اول سال ۱۳۹۳-انتشارات خرسندی
- ۴- حیاتی - علی عباس -اجرای احکام مدنی در نظم حقوق کنونی- چاپ اول- بهار ۱۳۹۰-نشر میزان
- ۵- رضایی رجانی ولی الله -اجرای احکام مدنی شرایط و تشریفات فروش مال توقیف شده- انتشارات جاودانه
- ۶- رودیجانی -محمد مجتبی- تفسیر جامع قانون اجرای احکام مدنی -چاپ اول-۱۳۹۲- انتشارات کتاب آوا-
- ۷- زراعت-عباس - آیین دادرسی مدنی در نظم حقوقی ایران- چاپ اول -انتشارات خط سوم
- ۸- شمس عبدالله -اجرای احکام مدنی -جلد نخست -چاپ سوم- بهار ۱۳۹۸- انتشارات دراک
- ۹- شمس عبدالله -اجرای احکام مدنی -جلد دوم-چاپ دوم-پاییز ۱۳۹۷ انتشارات دراک
- ۱۰- کریمی-عباس-آیین دادرسی مدنی-تهران-انتشارات مجد-چاپ اول-۱۳۸۶
- ۱۱- مهاجری -علی -شرح جامع قانون. اجرای احکام مدنی-جلد اول- چاپ اول- انتشارات فکر
- ۱۲- مدنی - سید جلال الدین-آیین دادرسی مدنی اجرای احکام-جلد سوم-چاپ چهارم-انتشارات گنج دانش